

## درآمدی بر روش‌شناسی فلسفه سیاسی

محسن رضوانی\*

### چکیده

فهم روش‌شناسی، منوط به فهم ماهیت‌شناسانه و معرفت‌شناسانه متعلق آن است. در بحث حاضر، فلسفه سیاسی به عنوان متعلق روش‌شناسی، در جست‌وجوی کشف حقایق امور سیاسی است؛ همان‌گونه که فلسفه براساس سرچشمه اصلی آن به دنبال کشف حقایق امور است. شهود، عالی‌ترین روش کشف حقایق امور است و عقل براساس مراتب تشکیکی، در مرتبه طولی بعدی قرار دارد، فهم این امر موجب می‌گردد فلسفه سیاسی در مقام تمایزشناسی، هم به لحاظ مفهوم‌شناسی و هم از منظر روش‌شناسی با ترکیب‌هایی همچون فلسفه علم، علم سیاسی، نظریه سیاسی، فلسفه سیاست، ایدئولوژی سیاسی و دیگر موارد مشابه متمایز گردد. کلید واژه‌ها: روش‌شناسی، فلسفه سیاسی، فلسفه علم، فلسفه سیاست، علم سیاسی، نظریه سیاسی، ایدئولوژی سیاسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

**مقدمه**

روش‌شناسی فلسفه سیاسی، بحثی نو و جدید است که هم در درون کشور و هم در دنیای غرب سابقه چندانی ندارد. جست‌وجوها نشان می‌دهد، تا کنون ادبیات مستقلی در این زمینه منتشر نشده است. حتی می‌توان گفت نشست علمی چندانی هم در این رابطه برگزار نشده است. این در حالی است که جنبه‌های روش‌شناسی فلسفه سیاسی به عنوان یکی از دانش‌های مطرح و با قدمت، نیازمند تأمل و تفکر جدی است. به دلیل کمبود یا حتی نبود منابع و ادبیات مکتوب در این زمینه، طبیعتاً بحث‌هایی که در این نوشته مطرح می‌شود، عمدتاً درآمد و طرح بحث خواهد بود تا اینکه تفکر و تأملی عمیق و منسجم در زمینه روش‌شناسی فلسفه سیاسی باشد. در این مقاله سعی خواهد شد به ابعاد و زوایای پنهانی بحث و نیز پرسش‌های مطروحه و احياناً خلط‌های موجود پرداخته شود. البته برای آنکه بحث حاضر به شأن مطلوبی دست پیدا کند، به طور طبیعی نیازمند زمان، برنامه‌های متعدد و تولید ادبیات مربوطه است.

**معنای روش‌شناسی**

روش‌شناسی در زبان انگلیسی با واژه «متدولوژی»<sup>۱</sup> به کار می‌رود. در فرهنگ‌ها، دائرةالمعارف‌ها و آثار متعدد، معانی گوناگونی از روش‌شناسی ارائه شده است که به برخی از آنها در دو دسته آثار عمومی و آثار تخصصی اشاره می‌شود:

**الف. معنای روش‌شناسی در آثار عمومی**

۱. در دائرةالمعارف بریتانیکا که یکی از بزرگ‌ترین و پرمراجع‌ترین دائرةالمعارف‌های عمومی جهان است، دو معنا از روش‌شناسی ارائه شده است: معنای اول: مجموعه‌ای از روش‌ها، قواعد و مفروضاتی که در یک رشته به کار گرفته می‌شود؛

- معنای دوم: تحلیل اصول یا رویه‌های تحقیق در زمینه معین.<sup>۲</sup>
۲. در فرهنگ پیشرفته وبستر که با عنوان «رندم هاوز»<sup>۳</sup> معروف است، سه معنا از روش‌شناسی ارائه شده است:
- معنای اول: مجموعه یا منظومه‌ای از روش‌ها، اصول و قواعد برای نظم بخشیدن به رشته‌ای معین؛
- معنای دوم: که در فلسفه کاربرد دارد. اصول و قواعد اساسی ساخت یک نظام فلسفی یا رویه تحقیق،
- معنای سوم: که باز در فلسفه کاربرد دارد: مطالعه اصولی که زیربنای ساخت علوم گوناگون و سلوک تحقیق علمی را تشکیل می‌دهد.<sup>۴</sup>
۳. در فرهنگ واژگان دائرةالمعارف اینکارتا که مایکروسافت آن را به صورت اینترنتی و لوح فشرده منتشر می‌کند، سه معنا از روش‌شناسی ارائه می‌دهد: معنای عام آن: روش‌ها یا سازماندهی اصولی که زیربنای هنری معین، علمی معین یا دیگر قلمرو مطالعاتی معین را تشکیل می‌دهد، معنای آن در فلسفه: مطالعه اصول منظم و قواعد اساسی و در روش تحقیق هم به معنای: مطالعه روش‌های تحقیقی است.<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد اینکارتا تعاریف و تفکیک‌های بسیار خوبی ارائه کرده است.
۴. در بخش تعریف سایت گوگل<sup>۶</sup> بیش از پنجاه تعریف از روش‌شناسی ارائه شده است که به مهم‌ترین موارد آن اشاره می‌شود:
- منظومه‌ای از اصول، اعمال و رویه‌ها که مربوط به شاخه‌ای معین از دانش می‌شود؛
  - شیوه‌ای که در آن اطلاعات یافت می‌شود یا چیزی انجام می‌شود.
- روش‌شناسی شامل روش‌ها، رویه‌ها و تکنیک‌هایی می‌شود که برای جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات به کار می‌رود؛
- مجموعه‌ای از رویه‌ها یا روش‌ها که برای اجرای تحقیق به کار می‌رود؛

- فرایندهای اثباتی که در طراحی، تعریف، تحلیل، نقشه، ساختن، آزمایش و تحقق یک سیستم دنبال می‌شود؛

- روش‌شناسی ظاهراً اشاره دارد به مطالعه روش‌هایی که شامل برخی زمینه‌ها، تلاش‌ها یا حل مشکل می‌شود. اکثر علوم، روش‌شناسی خاص خود را دارا هستند. روش‌شناسی، گاهی اوقات به صورت هم معنا با «روش» به کار می‌رود؛ به خصوص یک روش پیچیده یا مجموعه‌ای از روش‌ها، قواعد و مفروضاتی که به وسیله یک دانش به خدمت گرفته می‌شود.<sup>۷</sup>

- در دیکشنری که می‌توان به صورت رایگان در اینترنت استفاده کرد، چهار معنا را از روش‌شناسی ارائه کرده است:

- مجموعه‌ای از اعمال، رویه‌ها و قواعد که توسط کسانی که در یک رشته کار می‌کنند یا درگیر در یک تحقیق هستند به کار می‌رود؛ مجموعه‌ای از روش‌های واقعی؛

- مطالعه یا تحلیلی نظری چنین روش‌های واقعی؛

- شاخه‌ای از منطق که به اصول کلی تکوین دانش می‌پردازد؛

- شیوه، تکنیک یا رویه، روش.<sup>۸</sup>

- در دائرةالمعارف اینترنتی و یکی پدیا<sup>۹</sup> نیز سه معنا از روش‌شناسی ارائه شده است:

- مجموعه‌ای از روش‌ها، قواعد و مفروضاتی که در رشته‌ای به خدمت گرفته می‌شود؛

رویه خاص یا مجموعه‌ای از رویه‌ها؛

تحلیل اصول یا رویه‌های تحقیق در زمینه‌ای معین.<sup>۱۰</sup>

#### ب. معنای روش‌شناسی در آثار تخصصی

در آثار تخصصی نیز که عموماً در زمینه فلسفه و دانش سیاسی است، معانی متعددی از روش‌شناسی ارائه شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. راهنمای فلسفه آکسفورد، روش‌شناسی را به «مطالعه فلسفی روش علمی»

معنا می‌کند.<sup>۱۱</sup>

۲. فرهنگ فلسفه آکسفورد «مطالعه کلی روش در گرایش‌های تحقیقی خاص: علم، تاریخ، ریاضیات، روان‌شناسی، فلسفه، اخلاق» را به عنوان معنای روش‌شناسی ارائه می‌کند.<sup>۱۲</sup>

۳. همچنین فرهنگ فلسفه «هارپر کالینز» چهار معنا از روش‌شناسی بیان می‌کند:  
- مطالعه روش‌هایی (رویه‌ها، اصول) که در رشته‌ای سازمان یافته به کار می‌رود و یا در سازماندهی آن به کار می‌رود؛  
- خود اصول هر نظام سازمان یافته؛  
- شاخه‌ای از منطق که اصولی که در ساختن استنتاجات منطقی و شکل دادن مفاهیم دخالت دارد را شکل می‌دهد و یا تحلیل می‌کند؛  
- رویه‌های به کار رفته در یک رشته که به وسیله آن، دانش یا معرفت به دست می‌آید.<sup>۱۳</sup>

۴. در کتاب *فهم سیاست، ایده‌ها، نهادها و مسائل*، روش‌شناسی عبارت است از: شیوه‌ای که دانشمندان و محققان به تحقیق، تبیین، اثبات و عدم اثبات قضایا در رشته‌های مختلف آکادمیک دست می‌زنند. روش‌های دقیق بر حسب رشته، هدف، مسئله، فرایند، یا پدیده تحت تحقیق فرق می‌کنند.<sup>۱۴</sup>

۵. در کتاب *روش‌های تحقیق در سیاست*، با تفکیک میان روش‌شناسی<sup>۱۵</sup> و روش تحقیق<sup>۱۶</sup> بیان می‌کند، روش‌شناسی عبارت از مطالعه اصول و نظریه‌هایی است که ما را در انتخاب روش راهنمایی می‌کند، در حالی که روش تحقیق به روش‌هایی می‌پردازد که در درون تحقیق وجود دارد؛ مانند: مصاحبه با نخبگان یا تحلیل‌های آرشیوی.<sup>۱۷</sup>

۶. فرهنگ مختصر سیاست آکسفورد، روش‌شناسی را صرفاً در معنای روش تحقیق تعریف می‌کند: مطالعه روش‌های به کار رفته در هر شکل تحقیق؛ روش‌های به کار رفته در مطالعه سیاست شامل تحقیق آرشیوی؛ مطالعه مواد منتشر شده قبلی؛ تحقیق مبتنی بر مصاحبه؛ تحلیلی‌های متنی و زمینه‌ای مباحث

متفکران سیاسی گذشته؛ حکومت مقایسه‌ای مبتنی بر مطالعات موردی، و تحقیق کمی اغلب مبتنی بر اطلاعات خود یک فرد یا تحلیلی اطلاعات دیگر افراد است. همه این روش‌ها در پرسش از روش‌شناسی مطرح می‌شوند، اگر چه گاهی اوقات صرفاً (اما به طور غلط) مرتبط با تحلیل‌های کمی است.<sup>۱۸</sup>

### ملاحظات در باب معنای روش‌شناسی

همان‌گونه که مشاهده می‌شود در رابطه با روش‌شناسی، معنای متعددی ارائه شده است که هر چند میان برخی از آنها اشتراکاتی وجود دارد، اما معنای منحصری وجود ندارد. بنابراین، معنای روش‌شناسی را در قالب ملاحظات خلاصه می‌کنم:

(۱) روش‌شناسی<sup>۱۹</sup> برگرفته از دو واژه یونانی «متودوس»<sup>۲۰</sup> و «لوگوس»<sup>۲۱</sup> است. لوگوس مسئله بسیار مهمی است که در فهم اندیشه یونان باستان، اهمیت فراوانی دارد. لوگوس به معنای درک، فهم و شناسایی است که انسان‌ها از آن برخوردارند. متودوس به علاوه لوگوس به معنای «شناخت و فهم روش‌ها» از این رو است که برخی از معانی مذکور به مسئله فهم و شناخت روش‌ها در روش‌شناسی اهمیت می‌دهند؛ یعنی نسبت به روش‌ها شناخت و معرفت پیدا کنیم و البته این انسان است که می‌تواند روش‌ها را بفهمد و نسبت به آن معرفت و شناخت حاصل کند.

(۲) معانی متعدد نشان می‌دهد که روش‌شناسی را نمی‌توان بدون متعلق آن به خوبی شناخت؛ یعنی هنگامی که می‌گوییم روش‌شناسی، روش‌شناسی چه چیزی؟ روش‌شناسی علم؟ روش‌شناسی هنر؟ روش‌شناسی معماری؟ روش‌شناسی معرفت؟ بنابراین، تا متعلق روش‌شناسی شناخته نشود، هم ارائه معنای روش‌شناسی و هم مفهوم آن مشکل است. طبیعتاً در بحث حاضر که می‌خواهیم به روش‌شناسی فلسفه سیاسی پردازیم، متعلق روش‌شناسی «فلسفه سیاسی» است؛ از این رو، باید روش‌شناسی متناسب با فلسفه سیاسی معنا و فهم شود.

(۳) روش‌شناسی در نگاه امروزی عمدتاً بخشی از فلسفه علم<sup>۲۲</sup> به شمار می‌آید. فلسفه علم، خود شامل چهار بخش مهم است که روش‌شناسی، دومین و به

نوعی مهم‌ترین بخش آن است. علاوه بر روش‌شناسی، ماهیت علم، انواع فلسفه علم و هستی‌شناسی علم، بخش‌های اول، سوم و چهارم فلسفه علم را تشکیل می‌دهند.<sup>۲۳</sup> به همین دلیل است که عمدتاً وقتی بحث روش‌شناسی مطرح می‌شود همه معطوف به فلسفه علم می‌شوند. اما آیا می‌توان در فلسفه سیاسی از روش‌شناسی‌ای صحبت کرد که در فلسفه علم به کار می‌رود، یا در فلسفه سیاسی باید از روش‌شناسی دیگری استفاده کرد؟ آیا با توجه به متعلق، معنا و مفهوم روش‌شناسی تفاوت پیدا نمی‌کند؟ اینکه در فلسفه علم از روش‌شناسی به عنوان یکی از زیر مجموعه‌های آن بحث می‌شود و اساتید متعدد هم در رشته‌های گوناگون به این بحث می‌پردازند، آیا کافی است که در فلسفه سیاسی هم از این روش‌شناسی استفاده کنیم؟ آیا واقعاً روش‌شناسی به طور مستقل و بدون اشاره به متعلق می‌تواند یک دانش باشد؟ یا متعلق می‌تواند نوع، تعریف و ماهیت روش‌شناسی را تغییر دهد؟

۴) نکته چهارم اشاره به تمایز میان روش<sup>۲۴</sup> و روش‌شناسی<sup>۲۵</sup> است. روش، اشاره به ابزارها و روش‌های تحقیق علمی دارد، در حالی که روش‌شناسی اشاره به اصولی دارد که چگونگی استفاده از این ابزارها را تعیین و تفسیر می‌کند، به عبارت دیگر، روش‌شناسی در واقع نگاهی دقیق و موشکافانه به خود روش‌هاست.

۵) روش‌شناسی به معنای دقیق کلمه، اشاره به تحلیل نظری یا تحلیل فلسفی روش‌هایی دارد که به شاخه‌ای از دانش اختصاص دارد. روش‌شناسی اشاره صرف به مجموعه‌ای ساده از روش‌ها نیست؛ روش‌شناسی به مفروضات عقلانی و فلسفی‌ای اشاره دارد که مبنای فهم خاص را تشکیل می‌دهد. روش‌شناسی در واقع به دنبال بیرون‌کشیدن مبنای عقلی و فلسفی اصول و روش‌هاست. به همین دلیل است که آثار آکادمیک، اغلب شامل بخشی دربارہ روش‌شناسی است. این بخش بیش از آنکه ترسیم خطوط کلی روش‌های تحقیق باشد، باید دیدگاه‌های ماهیت‌شناسانه و معرفت‌شناسانه را توضیح دهد.

### روش‌شناسی فلسفه سیاسی

برای فهم روش‌شناسی فلسفه سیاسی، ابتدا باید نگاهی ماهیت‌شناسانه به فلسفه سیاسی داشت. همانگونه که برای فهم روش‌شناسی یک علم، یک دانش، یک معرفت، یک شخصیت، یک موضوع نیز ماهیت‌شناسی موارد مذکور ضروری است. بنابراین، هنگامی می‌توان تصویر درستی از روش‌شناسی فلسفه سیاسی داشت که ابتدا تصویر درستی از ماهیت فلسفه سیاسی حاصل شود. بدین منظور، تمایزشناسی، یکی از راه‌های فهم ماهیت فلسفه سیاسی است که از این طریق می‌توان تمایز میان فلسفه سیاسی و دیگر مفاهیم مشابه را فهمید؛ برای مثال، تمایز میان فلسفه سیاسی با نظریه (تئوری) سیاسی، فلسفه سیاسی با فلسفه سیاست، فلسفه سیاسی با مکتب (ایدئولوژی) سیاسی و دیگر مفاهیم مشابه چیست؟ به نظر می‌رسد تا زمانی که تمایز مفاهیم مذکور روشن نگردد، فهم روش‌شناسی فلسفه سیاسی با مشکل مواجه است. وقتی به آثار متعددی بنگریم که در زمینه اندیشه سیاسی، چه در منابع انگلیسی و چه در منابع عربی و فارسی منتشر می‌شود، می‌بینیم همواره میان این مفاهیم خلط شده است و نویسندگان نتوانسته‌اند دقت عمیقی نسبت به این مفاهیم داشته باشند. گاهی عنوان اثری فلسفه سیاسی است، اما محتوای آن در باب نظریه سیاسی، مکاتب سیاسی و یا فلسفه سیاست است. تمایز این مفاهیم بسیار مهم است؛ اگر دقتی در تمایز مفاهیم مذکور نداشته باشیم، در تبیین روش‌شناسی فلسفه سیاسی با مشکل مواجه خواهیم شد.

یکی از خلط‌های رایج، عدم تمایز میان فلسفه سیاسی<sup>۲۶</sup> و نظریه (تئوری) سیاسی<sup>۲۷</sup> است. نظریه سیاسی در علم سیاسی<sup>۲۸</sup> مطرح است و عمدتاً دانشمندان سیاسی<sup>۲۹</sup> آن را به کار می‌برند. علم سیاسی همان معنای تجربی و رایجی است که امروزه در غرب وجود دارد. علم به معنای عامش نیست، بلکه به معنای خاصش،



یعنی همان ساینس و علم تجربی منظور است. علم، ملموس، مشاهده‌پذیر، تکرار شونده و آزمون‌پذیر است. بنابراین، نظریه سیاسی قالبی نظری است که صرفاً دانشمندان سیاسی آن را به کار می‌برند. از این‌رو، از دانشمندان سیاسی باید انتظار داشت که نظریه (تئوری) سیاسی ارائه دهد، مثلاً، در بحث انقلاب، دانشمند سیاسی انقلاب‌های متعدد را به صورت جزئی و استقرایی مورد مطالعه قرار می‌دهد و سپس نظریه‌ای در رابطه با پیدایش و ابعاد انقلاب ارائه می‌دهد. این‌گونه نظرات، نگاهی بیرونی دارد، آزمون‌پذیر و مشاهده‌پذیر است. البته انقلاب را می‌توان از منظر فلسفه سیاسی هم مطالعه کرد، اما نظریه‌هایی که در باب انقلاب وجود دارد، عمدتاً تئوری‌هایی است که در علم سیاسی به کار می‌رود. این در حالی است که فلسفه سیاسی در اندیشه سیاسی<sup>۳۰</sup> مطرح است و عمدتاً توسط فیلسوفان سیاسی ارائه می‌شود. فلسفه سیاسی صرفاً تبیینی<sup>۳۱</sup> و علی و معلولی نیست؛ فلسفه سیاسی عمدتاً تجویزی<sup>۳۲</sup> است. در فلسفه سیاسی، فیلسوف سیاسی صرفاً هست‌ها را بیان نمی‌کند، بلکه علاوه بر بیان هست‌ها که جنبه مقدمی دارد، به تجویز می‌پردازد، در حالی که در نظریه سیاسی با تبیین هست‌ها به یک سری پیش‌بینی‌هایی می‌رسد که هرگز فرازمانی و فرامکانی نیست؛ این‌زمانی و این‌مکانی است؛ به عبارت دیگر، نظریه‌پرداز سیاسی به واقعیات اثباتی<sup>۳۳</sup> می‌پردازد، به آنچه در بیرون وجود دارد، مشاهده‌پذیر است، می‌توان حسش کرد، لمسش کرد، می‌پردازد، در حالی که فیلسوف سیاسی به معیارهای مطلوب برای جامعه می‌پردازد که اگر بخواهیم جامعه مطلوب داشته باشیم آن جامعه باید چه شاخصه‌هایی داشته باشد و معیارهای مطلوب برای جامعه و حکومت کدام است، چه باید کرد تا به جامعه مطلوب دست پیدا کنیم و چه نباید انجام داد تا جامعه مطلوب، نامطلوب و دچار آسیب نشود.<sup>۳۴</sup> اینها محورهای مباحثی است که فیلسوف سیاسی با آن مواجه است، در حالی که

نظریه سیاسی هدفش عمدتاً توصیف و تبیین است، یعنی یا در مرحله ابتدایی توصیف قرار دارد و یا می‌تواند از آن عبور کند و به تبیین و بیان رابطه علی و معلولی هم پردازد، بگوید هرگاه «الف» تحقق پیدا کند، «ب» هم متحقق می‌شود، اما اینکه اگر «ب» متحقق شود، خوب است یا خوب نیست، دیگر از عهده نظریه سیاسی خارج است و نمی‌تواند ارزش‌گذاری کند، مثلاً، بیان می‌کند که اگر عوامل این چنینی وجود داشته باشد انقلاب رخ می‌دهد، اما آیا تحقق انقلاب مذکور مطلوب است یا خیر، نمی‌تواند پاسخ دهد؛ زیرا ابزار پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها را ندارد. از این‌روست که در دوره مدرن یکی از چرخش‌های مهمی که صورت گرفته، جایگزینی نظریه سیاسی به جای فلسفه سیاسی است. امروزه کتاب‌های بسیاری نوشته می‌شود تحت عنوان فلسفه سیاسی، اما وقتی به محتوایش نگاه می‌کنید، نظریه سیاسی است. از این منظر است که متأثران مدرنیته تلاش می‌کنند، متفکران و فیلسوفان گذشته را بر این اساس نقد کنند که اینان به دنبال یک سری امور مطلوب بودند و انسان‌ها را به سمت آنها سوق می‌دادند، در حالی که ما کاری به امور مطلوب نداریم؛ ما اموری را شناسایی می‌کنیم و صرفاً به تبیین رابطه علی و معلولی آنها می‌پردازیم. بنابراین، در فلسفه سیاسی فیلسوف سیاسی همواره تلاش می‌کند که به اموری پردازد که فرا زمانی و فرامکانی است، در حالی که نظریه پرداز سیاسی تلاش می‌کند که به اموری پردازد که این‌زمانی و این‌مکانی است. نظریه این‌گونه نیست که تا ابد باقی بماند؛ احتمال دارد تا زمانی دیگر با مطالعات و ابزارهای نظریه‌پردازی دیگر ابطال شود؛ ولی فلسفه این‌گونه نیست؛ در فلسفه وقتی فیلسوف به ماهیت حقیقی عدالت دست می‌یابد هم ماهیتش و هم ارزش‌گذاریش فرا زمانی و فرامکانی است. اگر بخواهیم تمایز محسوسی میان فلسفه سیاسی و نظریه سیاسی را مشاهده کنیم، می‌توانیم به مقدمه دو کتاب برجسته‌ای که در زمینه تاریخ اندیشه سیاسی

غرب منتشر شده نگاه کنیم. یک کتاب عنوان «تاریخ نظریه سیاسی» دارد و دیگری عنوانش «تاریخ فلسفه سیاسی» است. آقای جرج ساباین در مقدمه کتاب *تاریخ نظریه سیاسی* بیان می‌کند که من در این کتاب به دنبال این هستم که واقعیت را از ارزش جدا کنم؛ از این‌رو، مباحثی که در این کتاب بیان می‌شود فرازمانی و فرامکانی نیست، بلکه مطالبی است که در گذشته اتفاق افتاده که برای امروز جایگاهی ندارد؛ تاریخ مصرف آنها گذشته است. مباحث افلاطون، ارسطو و فیلسوفان دیگر نظریه‌هایی بودند که امروزه دیگر مصرفی ندارند. امروزه باید اینان را در موزه‌ها نگاه‌داری کنیم و همانند اشیای باستانی با آن برخورد کنیم. همچنان که لیوان یا کوزه کشف شده توسط باستان‌شناسان دیگر مصرف و کاربرد امروزی ندارند و فقط می‌توان به عنوان میراث بشری در موزه‌ها نگاه داشت، تمام نظریه‌هایی که در گذشته مطرح شده یا حتی امروزه مطرح می‌شود، روزی تاریخ مصرفشان را از دست خواهند داد و دیگر نمی‌توان به آنها مراجعه کرد و اگر هم مراجعه می‌کنیم صرفاً جنبه باستان‌شناسانه دارد.<sup>۳۵</sup> این درحالی است که آقای لئو اشتراوس در مقدمه کتاب *تاریخ فلسفه سیاسی* معتقد است که من فلسفه سیاسی را جدی می‌گیرم و فلسفه سیاسی در اینجا به معنای دقیق کلمه فلسفه سیاسی است، نه نظریه سیاسی. آموزه فیلسوفان سیاسی بزرگ را نه فقط از حیث پدیده تاریخی که منسوخ می‌شود، بلکه از آن حیث که می‌توانند برای جامعه امروز هم مفید باشند، مورد اهمیت قرار می‌دهم؛ یعنی آن اندیشه‌ها می‌توانند فرازمانی و فرامکانی باشد.<sup>۳۶</sup> بنابراین، هر یک از نویسندگان مذکور با نگاه خویش سعی می‌کنند اندیشه متفکران گذشته را مورد بحث و بررسی قرار دهند.

اگر میان نظریه سیاسی و فلسفه سیاسی تفاوت مفهومی وجود دارد، پرسش مهم این است که آیا روش‌شناسی نظریه سیاسی با روش‌شناسی فلسفه سیاسی یکی است؟ در کتاب *فلسفه سیاسی* نوشته دادلی نولز بحثی در خصوص تمایز

میان روش‌شناسی فلسفه سیاسی و روش‌شناسی نظریه سیاسی مطرح می‌شود که هر چند به لحاظ عنوان بسیار مهم و جالب است، اما به لحاظ محتوا خیلی مستوفای نیست؛ چرا که نویسنده در پایان نتوانسته است نگاهی منسجم و منظمی از تمایز میان این دو ارائه دهد. *دادلی نولز* در قالب مثال‌هایی در مقام تبیین این دیدگاه است که در بحث روش‌شناسی فلسفه سیاسی بن‌بستی وجود دارد.<sup>۳۷</sup> به نظر می‌رسد نگاه بن‌بستی *دادلی نولز* از آنجا حاصل می‌شود که نتوانسته تمایز روشنی میان فلسفه سیاسی و نظریه سیاسی برقرار نماید، در حالی که پاسخ اجمالی به این پرسش منفی است؛ زیرا در نظریه سیاسی از روش‌های محسوس کمی و استقرایی که عمدتاً در «ساینس» به کار می‌رود استفاده می‌شود، اما در فلسفه سیاسی از روش‌های معقول کیفی و قیاسی که معمولاً در «فلسفه» به کار می‌رود، استفاده می‌شود.<sup>۳۸</sup>

یکی دیگر از خلط‌های رایج، خلط میان «فلسفه سیاسی» و «فلسفه سیاست» است. فلسفه سیاست<sup>۳۹</sup> ترکیبی اضافی است که نگاهی درجه دوم به سیاست و علم سیاست است و از این منظر همانند دیگر فلسفه‌های مضاف، به دنبال تبیین علوم و گزاره‌های مربوطه است، در حالی که فلسفه سیاسی<sup>۴۰</sup> بر خلاف تصور رایج اساساً ترکیبی اضافی نیست، بلکه ترکیبی وصفی است که از موصوف «فلسفه» وصف «سیاسی» تشکیل شده است. همان‌گونه که امروزه سخن از فلسفه‌های مضاف است، در گذشته سخن از فلسفه‌های وصفی بود که ضرورت دارد دوباره زنده شود. فلسفه وصفی، بحث بسیار مهمی است که می‌تواند ماهیت بسیاری از دانش‌های مغفول، همچون فلسفه سیاسی را تبیین کند. البته برخی معتقدند، فلسفه‌های مضاف می‌توانند نگاه درجه یک هم داشته باشند، که پذیرش این مسئله قابل تأمل است. به نظر می‌رسد در اینجا نیز ناخودآگاه خلطی میان فلسفه‌های مضاف و فلسفه‌های وصفی صورت گرفته است. از این‌رو، اگر فلسفه

سیاست و روش‌شناسی خاص آن مد نظر باشد، این روش‌شناسی دیگر تناسبی با فلسفه سیاسی نخواهد داشت.

فلسفه سیاسی با ایدئولوژی سیاسی نیز متمایز است. ایدئولوژی واژه‌ای کاملاً مدرن است که در صدد است در دوره بی‌توجهی به دین توحیدی، نقش دین را ایفا کرده و جایگزین حقایق‌شود که عمدتاً فرازمانی و فرامکانی است تا جایگزین دین و فلسفه به معنای دقیق کلمه شود. ایدئولوژی هر چند پیوندهای نزدیکی با فلسفه دارد، اما تلاش می‌کند همه اموری که فلسفه می‌تواند با اتصال به امور الهی و معنوی به آن دست یابد را از بین ببرد. بنابراین اگر از عنوان ایدئولوژی سیاسی استفاده کردیم، دیگر در درون آن نمی‌توان فلسفه سیاسی را به کار برد. بر این اساس، روش‌شناسی ایدئولوژی سیاسی با روش‌شناسی فلسفه سیاسی نیز متفاوت می‌شود.

اما فلسفه به چه معناست؟ آیا فلسفه همان معنایی دارد که امروزه متداول و مرسوم است؟ اگر این‌گونه باشد فلسفه سیاسی و روش‌شناسی آن را باید جور دیگری بفهمیم، در حالی که وقتی بر اساس منابع مکتوب به آثار مؤسسان فلسفه، یعنی سقراط و افلاطون و ارسطو مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم فلسفه به معنای «کشف حقیقت»<sup>۱</sup> است. بر اساس این تعریف، از فیلسوف انتظار می‌رود که حقیقت را کشف کند، اما بر اساس تعاریف متداول امروزی، آنچه مهم است اثبات است که باید عقلانی و برهانی باشد و در قالب منطقی خاصی قرار بگیرد. نگاه حکمای ثلاثه که تقدم بر نگاه امروزیین دارد و به نظر بنده بسیار با مباحث الهی و معنوی هم‌خوانی دارد، از فیلسوف انتظار کشف حقیقت دارد. فیلسوف باید با خودسازی و تربیت و نفی تعلقات مادی، حقیقت را کشف کند.<sup>۲</sup> کشف حقیقت فوق‌العاده مهم است. اگر در فلسفه، کشف حقیقت مهم باشد، فیلسوف در فلسفه سیاسی باید به دنبال کشف حقایق امور سیاسی باشد. باید حقیقت

عدالت، آزادی، برابری، حق، اقتدار، مشروعیت و دیگر مفاهیم سیاسی را کشف کند و بفهمد این امور به معنای دقیق کلمه به چه معناست.<sup>۴۳</sup> اما آیا همهٔ انسان‌ها می‌توانند حقایق امور را کشف کنند؟ پاسخ به این پرسش به طور قطع منفی است؛ همه یا بیشتر انسان‌ها نمی‌توانند حقایق امور را کشف کنند. با وجود این، آیا می‌توان این معنا و مفهوم را کنار گذاشت تا شمولیت بیشتری پیدا کند؟ همان سبک و رویکردی که در دوره مدرن و پسامدرن بیان می‌شود که معنای فلسفه و فلسفه سیاسی را آن قدر مُضیق نگیریم که شامل عده‌ای محدود شود، بلکه به گونه‌ای معنا کنیم که شامل افراد بیشتری شود و در واقع، بتوانیم روز به روز فیلسوف و فیلسوف سیاسی تولید کنیم؟ بی‌تردید نگاه مذکور، نگاه غلطی است. این نگاه همان نگاه زمینی به امور و به ویژه امور سیاسی است؛ به این معنا که ما چون در عالم یک خدا بیشتر نداریم، کاری کنیم که خدایان متعدد داشته باشیم، به جای آنکه پیامبران محدود داشته باشیم که با عالم ماوراءالطبیعه ارتباط داشته باشند، کاری کنیم که پیامبران نامحدود داشته باشیم. با همین رویکرد است که ایدئولوژی به وجود می‌آید. در ایدئولوژی به جای خدا، انسان می‌نشیند، به جای پیامبر، ایدئولوگ و به جای مؤمنان، پیروان. متأسفانه یکی از خلط‌های رایجی که وجود دارد این است که بگوییم اسلام هم ایدئولوژی دارد. اگر معنای واقعی ایدئولوژی را بفهمیم، می‌یابیم که اسلام نه ایدئولوژی است و نه ایدئولوژی دارد. به جای آنکه اسلام را در آن قالب‌های مدرن قرار دهیم باید بگوییم: اسلام دین است. اگر می‌گوییم اسلام مکتب است، نباید معنای ایدئولوژی را در نظر داشته باشیم؛ زیرا در آن صورت امر آسمانی را به امر زمینی تبدیل کردیم، بلکه معنای عام مکتب را در نظر داشته باشیم؛ بدین معنا که دین برخوردار از مبانی، نظام و آموزه‌هایی است.

بنابراین، اگر فلسفهٔ سیاسی به حقایق امور سیاسی می‌پردازد، روش‌شناسی آن

مبنتی بر فهم حقایق امور سیاسی است. در فلسفه سیاسی آن روشی که در حد اعلا وجود دارد، روش شهودی است؛ روشی که فیلسوف می‌تواند با علم حضوری، حقایق امور سیاسی را درک کند. اما فلسفه سیاسی منحصر در روش شهودی نمی‌شود، بلکه در مرتبه بعدی می‌تواند از روش عقلی هم استفاده کند. البته مرتبه شهود و مرتبه عقل، مراتب عرضی نیستند. بلکه مراتب طولی‌اند و لذا تعارضی میان آنها وجود ندارد. روش شهودی، روش عقلی، روش حسی و روش خیالی، همگی ایستگاه‌های متعدد معرفت هستند که تمایزشان طولی و تشکیکی است بنابراین، عارف واقعی که با کشف و شهود در ارتباط است، به این معنا نیست که با عقل کاری ندارد؛ عارف واقعی کسی است که از ایستگاه عقل عبور کرده و به ایستگاه بالاتری دست یافته است. بنابراین بحث‌هایی که امروزه بیان می‌شود، مبنی بر اینکه پیامبر فقط با شهود (وحی) ارتباط دارد و فیلسوف با عقل و تمایز این دو را عرضی می‌دانند و به دنبال آن بحث می‌کنند که آیا مقام پیامبر بالاتر است یا مقام فیلسوف، همگی ناشی از عدم درک تمایز طولی و تشکیکی معارف مذکور است. پیامبر به معنای دقیق کلمه، از ایستگاه عقل عبور می‌کند و به ایستگاه بالاتر کشف و شهود می‌رسد. بنابراین در این مقام، پیامبر برترین فیلسوف سیاسی است، منتها چون ما نمی‌توانیم از آن روش‌های واقعی استفاده کنیم یا شرایط وجودی ما آن‌گونه نیست که بتوانیم به آن مراحل دست یابیم، سعی می‌کنیم به ایستگاه‌هایی برسیم که به ایستگاه شهود نزدیک‌تر باشد.

همه امور مذکور در مقام کشف و فهم حقیقت است، اما در فلسفه سیاسی علاوه بر کشف و فهم حقیقت، امر مهم دیگری هم وجود دارد و آن انتقال حقیقت دست‌یافته به دیگران است. در این مقام، فیلسوف تلاش می‌کند با مخاطب خود به شیوه فرادینی و برون دینی گفت‌وگو کند؛ بر خلاف مباحث کلامی و فقهی که عمدتاً در محدوده درون دینی است؛ به عبارت دیگر، ادبیاتی

که در فلسفه سیاسی به کار می‌رود بر خلاف ادبیات فقه سیاسی و کلام سیاسی، ادبیاتی فراگیر و همگانی است. البته در روش شهودی به طور طبیعی، انتقال واقعی حقایق مکشوفه، بسیار مشکل و بسا محال است؛ چرا که مخاطب خود نیازمند شهود و علم حضوری است. مخاطب با مشاهده شواهد و قرائن و نیز علم حصولی می‌تواند به باور و اعتقاد دست یابد، اما در روش عقلی، هم در مقام فهم حقیقت و هم در مقام تفهیم آن، فضای بیشتری وجود دارد.

### نتیجه‌گیری

مقاله حاضر صرفاً درآمدی به روش‌شناسی فلسفه سیاسی بود. پرداختن به ابعاد و زوایای بیشتر این بحث نیازمند گفت‌وگوهای علمی و تولید ادبیات بیشتر است. معانی مختلف روش‌شناسی نشان داد تصویر یکسان و روشنی از بحث، نه در آثار عمومی و نه در آثار تخصصی، وجود ندارد. بی‌تردید ابهامات مذکور در تبیین روش‌شناسی فلسفه سیاسی نیز سایه افکننده است. این امر ناشی از آن است که فهم روش‌شناسی، منوط به فهم ماهیت‌شناسانه و معرفت‌شناسانه متعلق آن است. فلسفه سیاسی در جست‌وجوی کشف حقایق امور سیاسی است، همان‌گونه که فلسفه براساس سرچشمه اصلی آن، به دنبال کشف حقایق امور است. شهود، عالی‌ترین روش کشف حقایق امور است و عقل بر اساس مراتب تشکیکی در مرتبه طولی بعدی قرار دارد. فهم این امر موجب می‌گردد فلسفه سیاسی در مقام تمایزشناسی، هم به لحاظ مفهوم‌شناسی و هم از منظر روش‌شناسی، با ترکیب‌هایی همچون علم سیاسی، نظریه سیاسی، فلسفه سیاست، ایدئولوژی سیاسی و دیگر موارد مشابه خلط نگردد.



پی‌نوشت‌ها.....

- 1 Methodology
2. Encyclopedia Britannica, 2007.
- 3 Random House
- 4 <http://www.britannica.com/thesaurus?hdwd=methodology&swap-Dictionary&book>.
- 5 [http://encarta.msn.com/dictionary\\_/methodogogy.html](http://encarta.msn.com/dictionary_/methodogogy.html)
6. Google Definition
- 7 Google; define: Methodology
- 8 The Free Dictionary, 2007.  
<http://www.thefreedictionary.com/methodology>
- 9 Wikipedia
10. <http://en.wikipedia.org/wiki/Methodology>
11. Ted Honderich (Editor), **The Oxford Companion to Philosophy**; Oxford University Press, 1995, P.565.
- 12 Simon Blackburn, **The Oxford Dictionary of Philosophy**, Oxford University Press, 1994, P. 242.
- 13 Peter A. Angeles. **The Harper Collins Dictionary of Philosophy**; Harper Perennial, Second Edition, 1992, P.186.
- 14 Thomas M. **magstadt, Understanding Politics: Ideas, Institutions and Issues**; Thomson Seventh Edition, 2006, P632.
- 15 Methodology
- 16 Method of Research
- 17 Peter Burnham & Others, **Research Methods in Politics**, Palgrave, 2004, P.4.
18. Iain McLean and Alistair McMillan, **Oxford Concise Dictionary of Politics; Oxford**, Second Edition, 2003, p.345.
- 19 Methodology
- 20 Methodos
- 21 Logos
- 22 Philosophy of Science
- 23 **The Oxford Companion to Philosophy**, op. Cit. p. 565.
- 24 Method
- 25 Methodology
- 26 Political Philosophy
- 27 Political Theory
- 28 Political Science
- 29 Political Scientists
- 30 Political Thought
- 31 Explanation
- 32 Normative
- 33 Positive Facts
- 34 D.D.Raphael, **Problems of Political Philosophy**; Pall Mall Press, 1970, PP. 1-26.
- 35 George H. Sabine, **A History of Political Theory**; Harcourt Brace, Fourth Edition, 1973; Preface to the first edition.

- 36 Leo Strauss and Joseph Cropsey, **History of Political Philosophy**; op. cit. Preface to the first edition, P. xiii.
- 37 Dudley Knowles, **Political Philosophy**; Routledge, 2001, PP. 3-14.
۳۸. برای مطالعه بیشتر ر.ک: محسن رضوانی، لئو اشتراوس و فلسفه سیاسی اسلامی.
- 39 Philosophy of Politics
- 40 Political Philosophy
۴۱. فایدون افلاطون، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی (ب. ۸۰) / ارسطو، متافیزیک، ترجمه محمدحسن لطفی (ب. ۹۹۳).
۴۲. همان.
۴۳. برای مطالعه بیشتر ر.ک: محسن رضوانی، «مفهوم فلسفه سیاسی اسلامی»، فصلنامه پژوهش و حوزه شماره ۲۱ و ۲۲.

## منابع

- ارسطو، **متافیزیک**، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵.
- افلاطون، فایدون، **دوره آثار افلاطون**، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰.
- رضوانی، محسن، «مفهوم فلسفه سیاسی اسلامی»، **فصلنامه پژوهش و حوزه شماره ۲۱ و ۲۲**، ۱۳۸۴.
- \_\_\_\_\_، **لئو اشتراوس و فلسفه سیاسی اسلامی**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵.
- D. D. Raphael, **Problems of Political Philosophy**; Pall Mall Press, 1970.
- Dudley Knowles, **Political Philosophy**; Routledge, 2001.
- George H. Sabine, **A History of Political Theory**; Harcourt Brace, Fourth Edition, Preface to the first edition, 1973.
- <http://en.wikipedia.org/wiki/Methodology>
- [http://encarta.msn.com/dictionary\\_/methodology.html](http://encarta.msn.com/dictionary_/methodology.html)
- <http://www.britannica.com/thesaurus?hdwd=methodology&swap-Dictionary&book>.
- <http://www.thefreedictionary.com/methodology>
- Iain McLean and Alistair McMillan, **Oxford Concise Dictionary of Politics**; Oxford, Second Edition, 2003.
- Leo Strauss and Joseph Cropsey, **History of Political Philosophy**; op. cit. Preface to the first edition.
- Peter A. Angeles. **The Harper Collins Dictionary of Philosophy**; Harper Perennial, Second Edition, 1992.
- Peter Burnham & Others, **Research Methods in Politics**, Palgrave, 2004.
- Simon Blackburn, **The Oxford Dictionary of Philosophy**, Oxford University Press, 1994.
- Ted Honderich (Editor), **The Oxford Companion to Philosophy**; Oxford University Press, 1995.
- Thomas M. magstadt, **Understanding Politics: Ideas, Institutions and Issues**; Thomson Seventh Edition, 2006.